



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۶۲	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۱ / ۲۳
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم					
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»					
عنوان ۳	تفسیر آیه: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾					
عنوان ۴	تبیین معانی «حمد»، «مدح» و «شکر» در آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ➤ نسبت بین حمد و مدح ➤ نسبت بین حمد و شکر					
عنوان ۵	تفسیر ﴿لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا﴾ در سوره یوسف					
عنوان ۶	تفاوت های شکر و حمد					
عنوان ۷	سلوک عرفانی و ولایت الهی					
عنوان ۸	ولایت یوسف علیه السلام و نظام ولایت در اسلام					
عنوان ۹	اهمیت اجتهاد کامل در تفسیر قرآن					
عنوان ۱۰	مثال هایی از خطاهای تفسیری					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

تبیین معانی «حمد»، «مدح» و «شکر» در آیه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

بحث ما به تفسیر سوره حمد و بسمله آن رسید. تفسیر تفصیلی «الرحمن الرحیم» را به آیه ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ موکول کردیم. حال به آیه نخست سوره حمد، پس از بسمله، یعنی ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ می پردازیم. در اینجا سه واژه «حمد»، «مدح» و «شکر» مطرح است که از نظر معنا به شکلی متداخل اند و گاهی تداخل مصداقی دارند.

نسبت بین حمد و مدح

میان «حمد» و «مدح»، نسبت «عموم مطلق» برقرار است. «مدح» عبارت است از: «ثناء بر هر جمیلی»؛ اعم از اینکه این جمیل، اختیاری باشد یا غیراختیاری. اما «حمد»، ثناء بر خصوص «جمیل اختیاری» است و ثناء بر جمیل غیراختیاری را «حمد» نمی گویند. برای مثال، اگر کسی بخواهد از فردی زیبارو یا گلی زیبا تعریف کند، از فعل «مدح» استفاده می شود، نه «حمد». نمی گویند: «حَمَدَ الْوَرْدَةَ»؛ بلکه می گویند: «مَدَحَ الْوَرْدَةَ». از این رو، مدح، مطلقاً اعم از حمد است.

نسبت بین حمد و شکر

نسبت بین «حمد» و «شکر»، «عموم من وجه» است. از یک جهت، شکر اعم است؛ زیرا شکر نیز عبارت است از «ذکر الجمیل». به عبارت دیگر، شکر و حمد از این نظر با هم اشتراک دارند که هر دو، «معرفت الجمیل» هستند. البته، پیش تر گفته ایم که در اینجا مراد از «معرفت» یا «عرفان»، یک مقوله شناختی ذهنی نیست؛ بلکه تفاوت است میان «عَرَفَ الشیء» و «عَلِمَ بِهِ». معنای عرفان، «قدرشناسی» و «شناخت قدر» است، نه صرفاً شناخت.

تفسیر ﴿لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا﴾ در سوره یوسف

معمولاً «عرف الشیء» با شکرگزاری بر آن شیء نیز منطبق می شود. من دیدم که ترجمه آیه شریفه سوره یوسف ع ﴿وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱ به درستی انجام نشده است. این آیه، زمانی است که برادران یوسف ع در نوبت اول برای دریافت آذوقه نزد او می روند و او دستور می دهد تا ثمنی را که برای خرید آورده اند، پنهانی در گندم هایشان قرار دهند. در ترجمه ها آمده است: «تا آن را بشناسند و بدانند که این متاع خودشان است»؛ درحالی که این ترجمه صحیح نیست. زیرا آنان کالای خود را می شناختند. پس ﴿لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا﴾ به معنای شناخت نیست؛ بلکه به معنای قدرشناسی است؛ یعنی وقتی بضاعتشان را به آنان برمی گردانیم، به ما اعتماد کنند و در سفر آتی، برادرشان را نیز با خود بیاورند.

لذا، وقتی برادرانش به یعقوب ع پیشنهاد کردند که بنیامین را با آنان بفرستند، گفتند:

﴿وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدُّكَ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ﴾^۲

معنای گفتارشان این است که از آنان، نسبت به عزیز مصر، جلب اعتماد شده است. در آیه قبل نیز می فرماید:

﴿وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَنْجَلِكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾^۳

می بینید که او همواره در صدد ایجاد اعتماد در دل آنان است. از این رو، می فرماید: «مگر نمی بینید که من پیمانه را کامل می دهم و بهترین میزبانم؟».

سپس می فرماید:

﴿فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرُبُونِ﴾ * قَالُوا سَرَّادُ عَنهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ﴾^۴

گفتند: «ما این مطلب را با پدرش در میان می گذاریم.» و اینجاست که شاهد مثال ما قرار دارد: ﴿وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾. در ترجمه آیه گفته شده: «یوسف به گماشتگانش گفت: کالایشان را که در حین دریافت آذوقه و غله پرداخته اند، به دور از چشم خودشان در بارهایشان بگذارید؛ امید است وقتی به خانواده خود برگردند، آن را بشناسند؛ باشد که انگیزه ای شود و بازگردند».

۱. سوره یوسف: ۶۲.

۲. همان: ۶۵.

۳. همان: ۵۹.

۴. همان: ۶۰ و ۶۱.

ترجمه آیه، تنها این نیست که «بشناسند این بضاعت مال آنان است»؛ زیرا این مطلب، ارتباطی با تأثیرگذاری آن در بازگشتشان و آوردن بنیامین با خودشان ندارد.

پرسشگر: ضمیر «هاء» را شما می‌خواهید به حضرت یوسف علیه السلام برگردانید؟

معظم‌له: بله؛ «يَعْرِفُونَهَا» یعنی «يعرفون بضاعت». ضمیر به همان بضاعت برمی‌گردد؛ اما «يَعْرِفُونَ الْبِضَاعَةَ» به این معنا نیست که این بضاعت از خودشان است؛ بلکه برای این است که قدرشناس کار ما باشند که بضاعتشان را به آنان پس دادیم؛ یعنی قدرشناسی کنند و همان‌طور که ما این اقدام خوب را در حقشان انجام دادیم، جلب اعتمادشان شود و برادرشان را با خود بیاورند.

پرسشگر: «يعرفون رجعة البضاعة».

معظم‌له: بله، يعرفون ارجاع بضاعت به آنان. عیب ندارد؛ ضمیر به بضاعت بر می‌گردد؛ ولی به لحاظ ارجاع آن بضاعت، مثل: «إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۱.

پس «يَعْرِفُونَهَا» به معنای «قدرشناسی» است. لذا می‌گوییم: «الشكر، معرفة الجميل»؛ اما حمد نیز «معرفة الجميل» است؛ زیرا حمد نیز بر فعل اختیاری انجام می‌شود.

تفاوت‌های شکر و حمد

از یک سو، شکر اعم از حمد است؛ زیرا شکر، هم شامل «معرفة الجميل بالقول» است و هم شامل «معرفة الجميل بالفعل». یعنی هم قدرشناسی گفتاری را شامل می‌شود و هم قدرشناسی رفتاری را. هر دو، شکر هستند. قدرشناسی گفتاری نسبت به خدای متعال، این است که ما شکرگزار او باشیم و بگوییم: «الشكر لله» و «الحمد لله»، اما قدرشناسی رفتاری، این است که او را عبادت و اطاعت کنیم. شکر، هر دو را شامل می‌شود؛ اما حمد، فقط قدرشناسی گفتاری است؛ یعنی حمد خدا، حمد «بالقول» است.

از سوی دیگر نیز، شکر اخص از حمد می‌شود و حمد اعم است؛ زیرا شکر، «معرفة الجميل انعامی» است، نه «معرفة کل جميل». یعنی جمیل نعمت دادن و اکرام (اکرام به نعمت). معرفت جمیل انعامی، شکر نامیده می‌شود، نه هر جمیلی. فرض کنید یک «مولا» کمالات زیادی دارد؛ اما معرفت کمالات او را «شکر» نمی‌گویند؛ بلکه معرفت جمیلی که «انعامی» باشد، شکر نامیده می‌شود؛ درحالی‌که حمد، اعم است. حمد، ثناء بر جمیل است؛ معرفة الجميل است، منتها معرفة الجميل، اعم از اینکه این جمیل، انعامی باشد یا غیرانعامی.

پرسشگر: ...

معظم‌له: یعنی رفتاری که شخص انجام می‌دهد، متناسب با قدرش باشد. قدر خود را بشناسد، نه فقط بداند. فرض کنید کسی رفتاری می‌کند که با جایگاهش تناسب ندارد، درباره چنین کسی گفته می‌شود: «لم يعرف قدر نفسه»، نه اینکه «يعرف» یعنی باید بداند جایگاهش چیست. از او تعریف کنند که جایگاه تو در این جای معین است، تو شاگردی و استاد نیستی. این «معرفة القدر» نیست که بداند شاگرد است و نه استاد، یا سرگرد است و نه سرلشکر. این معرفت قدر نیست؛ بلکه علاوه بر اینکه می‌داند سرگرد است و سرلشکر نیست، رفتارش هم متناسب با یک سرگرد باشد و زمانی که

وارد یک مجلس می شود، کسی را که بالاتر از او در مرتبه است، جلو بیندازد و در جایگاه بالاتر، قرار دهد و خودش در جایگاه خودش بنشیند. این «معرفت القدر» است.

قدرشناسی «ارجاع البضاعة» است و قدرشناسی آن، این است که اگر ما این عمل خوب را در حق شما انجام دادیم، شما هم درخواست ما را اجابت و قدرشناسی کنید. اگر ما از شما خواستیم: «اَتُؤْنِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ؟» این را عملی کنید؛ «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا». لذا، «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ» نتیجه آن کار را نشان می دهد. «وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ» را با این گفتار آن ها مقرون کرد که گفتند: «مَا نَبْغِي؟» یعنی: «ما چه می خواهیم؟ از این بیشتر می خواهیم؟» «هَذِهِ بَضَاعَتُنَا رَدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا» برای اهلمان آذوقه می آوریم.

سلوک عرفانی و ولایت الهی

معرفت، به شکلی آمیخته با یک نوع رفتار است؛ یعنی تنها یک وصف ذهنی یا یک وصف علمی نظری محض نیست. لذاست که وقتی از «عرفان اسلامی» گفته می شود، سلوک معرفتی، سلوک شکرگزارانه و سلوک مطیعانه در آن، نهفته است و صرف نظر محض نیست.

ولایت یوسف علیه السلام و نظام ولایت در اسلام

درباره این موضوع که آیا یوسف علیه السلام بر یعقوب علیه السلام ولایت داشت، باید گفت که برخی از کجا به این مطلب رسیده اند که یوسف علیه السلام بر یعقوب علیه السلام ولایت داشت؟ این درست نیست. البته خود یوسف علیه السلام ولایت داشت، منتها ولایتش تحت امر یعقوب علیه السلام بود، نه فوق آن. زیرا در همان ابتدای سوره یوسف، وقتی او خوابش را برای یعقوب علیه السلام نقل کرد و گفت:

«... يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۱

سپس یعقوب علیه السلام شروع به تعبیر خواب کرد و فرمود:

«وَكَذَلِكَ يَحْتَبِيكَ رَبُّكَ...»^۲

اصلاً اول یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام تعبیر خواب داد و خواب او را تعبیر کرد. لذا، هرگاه به او می گفتند که چرا در فکر یوسفی و فکر تویی اساس است، می گفت: من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. و این عبارت تکرار شده است. زیرا خود یعقوب علیه السلام با تعبیر خوابش می دانست که سرانجام، یوسف علیه السلام به سلطنت می رسد و مقام بالایی می یابد. در اینجا عرض کردم که در آیه می فرماید:

«وَكَذَلِكَ يَحْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۳

که مراد از «اتمام نعمت»، همان امامت است. در محل خود، ذیل آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» می گوئیم مرادش «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِالنِّعْمَةِ الثَّامَّةِ» است، نه مطلق انعام. از این رو، دلالت بر امامت دارد: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»،

۱. سوره یوسف: ۴ و ۵.

۲. همان: ۶.

﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۱. گفتیم در قرآن کریم، هم نعمت عامه داریم و هم یک نعمت تامه. همه نعمت های الهی، نعمت و از مصادیق نعمت های عامه اند؛ اما نعمت تامه، امامت است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾^۲. اتمام نعمت بر امام، اتمام نعمت بر اتباع امام نیز هست: ﴿وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ﴾. خود یعقوب علیه السلام نیز مقام ولایت داشته و چنین نیست که یوسف علیه السلام بر یعقوب علیه السلام ولایت داشته باشد.

در آیه دیگری نیز که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۳؛

می فرماید اسحاق و یعقوب علیه السلام نیز از ائمه اند. و ﴿جَعَلْنَاهُمْ﴾ یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیه السلام؛ و اینجا دیگر اسمی از حضرت یعقوب علیه السلام نیست و مفعول نیز با ضمیر جمع ذکر شده و به هر سه برمی گردد. حتی می توان گفت به لوط علیه السلام نیز برمی گردد؛ زیرا پیش از این آیه، به آن حضرت نیز اشاره شده است. می فرماید ما اسحاق و یعقوب علیه السلام را به او دادیم: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً﴾. حضرت یعقوب علیه السلام بر حضرت یوسف علیه السلام ولایت داشته است؛ مانند لوط علیه السلام و ابراهیم علیه السلام که لوط علیه السلام در حوزه محدودیت خود امام بوده و ولایت داشته؛ اما زیر نظر ولایت ابراهیم علیه السلام بوده است. یوسف علیه السلام نیز در محدوده حکومت خود ولایت داشته؛ اما ولایتش زیر نظر ولایت یعقوب علیه السلام بوده است.

در داستان حضرت موسی علیه السلام و شعیب علیه السلام نیز زمانی که حضرت موسی علیه السلام نزد شعیب علیه السلام رفت، اگر این شعیب، شعیب نبی باشد که صاحب ولایت و رسول بوده، اینجا نیز در آن دوره، موسی علیه السلام تحت امر او ولایت دارد؛ اما بعد که خود موسی علیه السلام مأموریت انفاذ بنی اسرائیل را پیدا کرد، امامتش امامت عامه شد. معلوم هم نیست که حضرت شعیب علیه السلام در آن زمان، زنده بوده باشد.

به هر حال، این یک مطلب مهم است که امامت الهی، نظام دارد و نظامش، نظام ولایتی است؛ و این ولایت ها نیز ولایت های ترتبی است. یک ولایت، مطلق است و یک ولایت، اخص. این نکته نیز اهمیت دارد که امیرالمومنین علیه السلام در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله ولایت داشت و روز غدیر، روز نصب امیرالمومنین علیه السلام به ولایت نیست؛ بلکه روز اعلام عمومی این ولایت است. تازه، روز اعلام عمومی و رسمی آن است؛ و گرنه ولایت آن حضرت از ابتدا اعلام شده بود. اعلام امامت امیرالمومنین علیه السلام همزمان با اعلام رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و با آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۴ و داستان «یوم الدار» بود که حضرت فرمود: «عليّ خلیفتی و وزیري و وصیّی».

۱. سوره سجده: ۲۴.

۲. سوره مائده: ۳.

۳. سوره انبیاء: ۷۲ و ۷۳.

۴. سوره شعراء: ۲۱۴.

پرسشگر: این مراتب ولایت را چطور می توانیم پیدا کنیم؟

معظم له: بر مبنای نص است. با نصوص می فرمودند چه کسی ولیّ بر کیست و ولیّ اکبر کیست؟» برای مثال، وقتی می خواهند عذاب را بر قوم لوط نازل کنند، ملائکه ابتدا به کجا می روند؟ اول نزد حضرت ابراهیم علیه السلام می روند؛ درحالی که بنا نبوده عذاب بر قوم ابراهیم علیه السلام نازل شود؛ بلکه قرار بود بر قوم لوط علیه السلام نازل گردد.

اهمیت اجتهاد کامل در تفسیر قرآن

تفسیر قرآن، احتیاج به قوه اجتهادی کامل دارد. تفسیر کاری بسیار دشوار است که باید منطبق بر موازین منطقی باشد؛ وگرنه تفسیر ذوقی، آسان است و متأسفانه نه تنها تفسیر، بلکه قرآن به دست کسانی افتاده که شغلشان نیست و مهارت و علم و تخصص کافی در آن ندارند و لذا مشکلاتی ایجاد می شود.

مثال هایی از خطاهای تفسیری

من وقتی به این آیه از سوره حج رسیدم که می فرماید: «مَنْ كَانَ يُظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ»^۱ ضمیر در «يَنْصُرُهُ» را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله برمی گردانند و چنین ترجمه می کنند که: «اگر کسی گمان می کند خدا رسولش را در دنیا یاری نمی رساند، به خانه اش برود؛ یک ریسمان را به سقف خانه اش بیاویزد و خود را حلق آویز سازد تا وقتی که نفسش قطع شود؛ یعنی بگوید: حالا خوب شد؟» این چه نوع ترجمه و تفسیر است؟ تفسیر قرآن نیاز به آشنایی با کنایه های آن نیز دارد. این عبارت: «فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ» یک کنایه است و می گوید: «برود آسمان را ببیند». اگر کسی خیال می کند خدا در این دنیا یاری اش نمی کند، دست به دامن شرکای خدا می شود به خیال اینکه خدا او را یاری نمی کند. اگر کسی چنین گمانی دارد که گویا خدا قادر به یاری او نیست، «مَنْ» در آیه، مطلق است نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه برای کسی که با نکات ادبیات عرب آشنا باشد، بسیار آسان است. آیه می گوید: «اگر کسی گمان دارد خدا او را یاری نمی کند و لذا دست به دامن خدایان دیگر می شود، آسمان را ببیند و بنگرد که چه کسی آن را اداره می کند و خدا با گردش آسمان و افلاک، چه قدرتی نشان می دهد؟ این جهان را چه کسی سرپا نگاه داشته است؟» آیه به این زیبایی و قشنگی را در نتیجه جهل، به این صورت، معنا کرده اند. «ثُمَّ لْيَقْطَعْ» نه اینکه یعنی نفس خودش را قطع کند، بلکه بالا برود و سپس بایستد. «فَلْيَنْظُرْ» آنگاه بنگرد. اگر مراد از قطع، قطع نفس باشد، نیاز به نظر ندارد. «فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ» این کیدی که موجب شده خیال کند خدا کمکش نمی کند، موجب غیظ او و موجب می شود که دست به دامن خدایان دیگر و دیگران شود.

اشکالات ترجمه ای از این دست، متأسفانه زیاد است؛ لذا باید ترجمه ها را بازبینی کنند.

نسبت بین مدح و شکر (ادامه)

بین «مدح» و «شکر» نیز «عموم من وجه» است؛ زیرا «ما به الاشتراك» این دو، این است که هم «مدح»، «ذكر الجمیل» است و هم «شکر»؛ چون شکر قولی هم داریم که «ذكر الجمیل» است. منتها، شکر اگر شکر قولی باشد، «ذكر جمیل بر

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله محسن اراکی رحمته الله ۷

انعام» است، نه مطلق هر جمیلی. اما مدح، اعم از جمیل انعامی و غیرانعامی است و از این نظر، مدح، اعم از شکر است. از سوی دیگر نیز، شکر به یک وجه، اعم از مدح است؛ چون شکر، اعم از قولی و فعلی است، اما مدح، فقط قولی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین